

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

توفیق مجددی بود که دوباره خدمت رفقا و دوستان رسیدم و این توفیق مصادف با ایامی است که نزدیک به شهر رمضان است و شاید مجلس عنوان هم تا بعد از ماه مبارک انجام نشود. لذا در واقع می شود گفت که این جلسه تا حدودی در حول و حوش مطالب جلسه عنوان انجام می گیرد.

رسم و دیدن بزرگان بر این بود که برای رفقا



و دوستان، مخصوصاً مرحوم آقا که قبل از ماه مبارک  
رمضان یک جلسه‌ای می‌گذاشتند، حالا یا در همان  
روز جمعه و یا در یک شبی دیگر و در منزل و یک  
مطالب خاصی را که به طور عموم نمی‌توانستند  
مطرح کنند برای دوستانشان در منزل می‌گفتند و  
تذکر می‌دادند. و من از دوران طفولیت به یاد دارم  
که یک همچنین مطلبی را ایشان داشتند و دوستان و  
شاگردانشان راجع به خصوصیات ماه مبارک، مطالبی  
را از ایشان استماع می‌کردند و استفاده می‌کردند و  
خب بهره‌اش را هم می‌بردند.

چندی پیش بود که یکی از مخدرات سوالی  
کرده بود، منتهی من نتوانسته بودم آن موقع  
پاسخ‌جمالی بدهم. و آن این بود که با وجود اینکه  
راجع به خصوصیت ماه رجب این همه تأکیدات  
هست و آثار و برکات و مطالبی که راجع به ماه رجب  
مطرح شده و گفته شده و از ادعیه ماه رجب هم این  
استفاده را می‌شود کرد که ماه خاصی هست؛ پس  
چطور مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه و سایر  
بزرگان نسبت به ماه رمضان این قدر توجه داشتند و

محترم می‌شمردند و مطالبی که مرحوم آقا در روح مجرد نسبت به ماه رمضان دارند و با وجود مسائل ماه رجب، این چطور با هم وفق می‌دهد؟

خب این روایت معروف را همه شنیدیم که ماه رجب ماه خداست و شعبان ماه رسول خدا و رمضان ما امت خدا هست. راجع به این قسمت که چطور ماه رجب ماه خداست و شعبان اختصاص به رسول خدا و امت خدا دارد، اگر بخواهم توضیح بدهم وقت مجلس می‌گذرد و آن مطالبی که در نظر هست به آنها شاید نرسیم.

ولی به طور اجمال راجع به آن سوالی که شده عرض می‌کنم که خصوصیت ماه رجب یک خصوصیتی است که اختصاص به بندگان خاص در حالات خاص دارد. یعنی یک ماهی است که حالات توحیدی که برای انسان در آن ماه پیدا می‌شود آن حالات برای اولیا خدا در یک مرتبه خاص پیدا

می‌شود و نسبت به آن جنبه توحیدی و تجردی این مسئله در آنجا شکل پیدا می‌کند. ولی ماه مبارک رمضان یک ماهی است که رحمت خدا جنبه واسعی دارد، مثل یک دریایی است که همه را دربرمی‌گیرد. منتهی در آن دریا یک نفر در روی آب می‌تواند شنا کند، یک نفر حتی در عمق دو متری هم می‌تواند برود و یک نفر [مانند] بعضی از ماهی‌ها حتی می‌توانند که در اعماق دریا هم‌شنا کند. یعنی ماه مبارک رمضان یک ماه خاصی هست که افراد مختلف در مراتب مختلفی که دارند می‌توانند از این ماه بهره‌مند بشوند. این است که بزرگان نسبت به ماه رمضان توجه خاص را داشتند و منتظر حلول ماه مبارک بودند و آن حالاتی که برای آنها پیش می‌آمد به مقتضای مرتبه‌ای که داشتند از یک جنبه سعی و یک جنبه عام و شمولی در همه جوانب وجودی و اسماء و صفات پروردگار حکایت می‌کرد، نه اینکه فقط در ماه رجب که خصوص جنبه توحیدی و تجلیات توحیدی برای آنها باشد.

لذا می‌شود بگوییم که در ماه رمضان برای آنها

دلنشین تر و با یک رحمت واسعه‌ای این مسئله تلقی می‌شد که آن حکایت از طراوت روح و آن لذتی که نفس در مراتب مختلف تجلیات اسما و صفات پروردگار احساس می‌کرد، می‌کند. به خلاف ماه رجب که فقط آن جنبه تجلیات پروردگار که در آن جنبه توحیدی تمرکز دارد و افراد به آن حیثیت می‌توانند بهره‌مند شوند.

از این نقطه نظر خیلی بزرگان نسبت به ماه مبارک تاکید داشتند و خود رسول خدا هم نسبت به این قضیه در آن خطبه‌ای که قبل از حلول ماه مبارک رمضان هست می‌فرمایند که: فان الشقی من حرم غفرانَ اللّٰه فی هذا الشهر العظیم.<sup>۱</sup> یعنی چه قضیه‌ای در این ماه می‌خواهد اتفاق بیفتد، چه واقعه‌ای در این ماه می‌خواهد تحقق پیدا بکند که بدترین افراد هم در این ماه مورد عنایت پروردگار قرار می‌گیرند. نباید ما فکر کنیم که ما کجا و بزرگان کجا، اینها اولیا خدا بودند، اینها مراتب خودشان را داشتند، خدا به ما نظر

---

<sup>۱</sup> بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۵۷؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۵.

نمی‌کند، این همه افراد هستند، مختلف هستند. خوب

مگر ما بنده خدا نیستیم!

چندی پیش بود با چند نفر از دوستان راجع

به این قضیه صحبت شد عرض کردم، ببینید رفقا هر

کسی که در این دنیا می‌آید معلوم است که با یک

پرونده‌ای در این دنیا آمده، اینجا گتره کسی به دنیا

نمی‌آید تقی به توقی بخورد و یکی متولد بشود، نه!

همه اینها حساب شده است. یعنی تک تک افرادی

که الان ما در اینجا نشستیم روی ما قبلا برنامه‌ریزی

شده بود، روی ما قبلا حسابرسی شده بود. در اداره

خدا ملائکه آمده بودند روی تک تک ما حساب

رسیده بودند این شخص با این خصوصیات، با این

صفاتو با این مرتبه وجودی در این زمان و در این مکان و در این موقعیت با توجه به این شرایط، باید پا به عرصه وجود بگذارد و می‌گذارد. پس هر کدام از ما با حساب و کتاب آمدیم، و هر کدام از ما پرونده خاص به خودش را دارد و هر کدام از ما حال خاص به خودش را دارد و به دیگری ارتباط ندارد.

دیشب خدمت رفقا در آن جلسه‌ای که بودیم

عرض کردم و در اینجا هم برای دوستان تکرار می‌کنم، مهمترین مسئله‌ای که مرحوم آقا در تمام ایام

عمرشان به دوستان تذکر می‌دادند این بود که فقط

خودتان را بیایید، فقط مواظب خودتان باشید. اولین

جمله‌ای که مرحوم آقا به بنده فرمودند به عنوان

جمله سلوکی ...، در آن موقع سنم هفده سال بود،

مرحوم آقای حداد در آن سفر کربلا که در روح مجرد

هم ایشان یاد کردند در آن سفر به من فرمودند:

دستورات شما را پدرت بعد از آمدن به ایران به تو

می‌گوید. ما وقتی که آمدیم به ایران چند روز که

گذشت مرحوم آقا من را صدا کردند بالا و رفتم

[خدمت ایشان و] فرمودند: که آقای حداد یک

همچنین مطلبی را گفتند و خلاصه من باید به شما  
یک مطالبی را بگویم.

اولین جمله‌ای سلوکی که به من گفتند این  
بود که آقا سید محسن فقط خودت را بپا و به این  
طرف و آن طرف نگاه نکن! حتی تاکیدشان این بود  
که نه به برادرت نگاه کن، نه به عمویت نگاه کن، نه  
به همسایه‌ات نگاه کن و نه به رفیقت نگاه کن، فقط  
به خودت نگاه کن و موقعیت خودت را در نظر بگیر  
و تکلیفی که متوجه خودت هست، این تکلیف را در  
نظر داشته باش. این اولین جمله‌ای بود که ایشان به  
من فرمودند و بعد یک دستوراتی را دادند و مطالبی  
که خب در این مدت ایشان می‌فرمودند. آخرین  
جمله‌ای که ایشان در زمان حیاتشان به من فرمودند  
هم همین بود، یعنی جمله اول با جمله آخر یکی  
بود. آخرین جمله‌ای که به من فرمودند که من دیگر  
توفیق زیارت ایشان را پیدا نکردم تا دو ماه بعد و آن  
شب که کسالت پیش آمد و ما رفتیم مشهد و دیگر  
فردایش به رحمت خدا رفتند. در آن جلسه آخری  
که خدمت ایشان رسیدم دو ماه قبل از فوت ایشان



بود و یک مطالب مهمی به بنده فرمودند و آخرین حرف این بود که: فلانی فقط خودت را بپا و فقط به خودت نگاه کن و نگذار که افراد تو را این طرف و آن طرف ببرند و تو را مانند شمع در مجلس، از این سو به آن سو بکشانند و در اینجا عمر تو بر باد رفته و فرصت تو از دست رفته، ببین که خدا برای تو چه تکلیفی را تقدیر کرده به همان عمل کن و به کسی دیگری نگاه نکن.

و من به همین دستور بعد از فوت مرحوم آقا تاکنون عمل کردم، کارهایی که انجام می‌دادم! البته ما که معصوم نیستیم معصوم چهارده نفرند و ما بشر هستیم و مدعی عصمت هم نیستیم، اشتباه می‌کنیم،

خطا می‌کنیم، ایرادی هم ندارد، مثل سایر افراد. خدا می‌خواست ما را مثل امام خلق کند! حالا که نکرده خب ما اشتباه می‌کنیم! می‌خواستی ما را معصوم خلق کنی، حالا خودت باید چشم پوشانی و چشمت را ببندی و خدا چشمش را می‌بندد، همین قدر عناد نداشته باشیم، همین قدر در مقابل خدا نایستیم خیلی این قضیه مهم است.

من چون دیگر با رفقا و با دوستان مطلب نداریم جسارت ما را بپذیرید، اگر به خودمان نگاه کنیم می‌توانیم به دست بیاوریم، ما می‌ایستیم در مقابل او و سرمان را لای برف می‌کنیم و رد می‌شویم یا اینکه واقعا اشتباه می‌کنیم؟ اشتباه اشکالی ندارد، هیچ مسئله‌ای نیست خدا هم می‌بخشد حتی نیاز به توبه هم ندارد. همین قدر که ببینیم اشتباه کردیم و همین که گفتیم ای داد یعنی توبه، ای وای خدایا اشتباه کردیم همین توبه است. دیگر نیازی به نماز و غسل و این تشکیلات ندارد، خدا هم خیلی خدای خوبی است! الحمدلله که خدای خوبی داریم! اگر قرار بود خدا بیاید و از ما حسابرسی بکند که خیلی کارمان

زار بود، خدامان خیلی خوب خدایی است از ناحیه او خاطرمان جمع است. ولی یک چیز از ما خواسته، اشته می کنی بکن، خطا می کنی بکن، لغزش پیدا می کنی بکن، طبیعی است اشکالی ندارد خودم این طوری خلقت کردم، خودم این طوری [خواستم]، تا اینکه به مراتب بالا و اینها که مسئله فرق می کند؛ ولی در مقابل من نیست، در مقابل حق نیست، در مقابل مطلبی را که می فهمی نیست، مقاومت نکن، مقابله نکن. خلاصه این آن چیزی است که خدا اینجا نمی تواند از این مسائل رد بشود. خب ما هم می بینیم ما هم مشاهده می کنیم، واقعا یک نفر دارد یک مطلبی را اشتباهی گوید یا می داند و دارد می گوید. آدم وقتی یک چیزی را می خواند، آدم وقتی یک چیزی را می شنود، آدم وقتی به یک چیزی توجه می کند، کاملا می فهمد این نویسنده نویسنده ای است خاطی و اشتباه می کند یا دارد عناد به خرج می دهد. چون در این موقعیت قرار گرفته می گوید تا جایی که جا دارد می آیم اشکال می تراشم، تا جایی که جا دارد می آیم مطلب را جور

دیگری نشان می‌دهم، اینها چیزهایی است که خدا نمی‌گذرد، اینها را نمی‌گذرد. والا اشتباه کرد، انسان اشتباه می‌کند مسئله‌ای هم نیست و مطلبی هم نیست و گاهی از اوقات همین اشتباه برای انسان نعمت است، آدم وقتی اشتباه می‌کند عجب پس من اشتباه می‌کنم! بفهمم کی هستم، یک وقت مطلب را اشتباه بگیرم، یک وقت در جایی که جای من نیست پا نگذارم. این اشتباهات همه نعمت‌هایی است که خدا برای انسان پیش می‌آورد می‌گوید بین تو اشتباه می‌کنی، تو خطا می‌کنی، بسیار خوب می‌گوییم خدایا اشتباه کردیم ببخش او هم می‌گوید باشد می‌بخشیم کاری نداریم بخشیدن که خیلی مهم نیست بر می‌داریم می‌بخشیم، توجه فرمودید؟



این بزرگان هم همین طور نسبت به این قضیه این مطلب را داشتند، می فرمودند مواظب خودت باش به این طرف و آن طرف نباید نگاه بکنی و خیلی روی این مسئله تاکید داشتند. و یکی از موارد بسیار مهمی که ما می بینیم حتی از دوستان می شنویم و برای افراد پیش می آید این است که فلانی ده سال بوده نگاه کن یک دفعه ببین چه شد، فلانی پانزده سال بود دیدی چه شد، خوب پس ما چی؟ چه تضمینی دیگر برای ما هست؟ چه تضمینی برای ما هست که ما هم بعد از یک مدت این طور باشیم؟ مگر قرار بر این است که همه مثل همدیگر باشند، مگر قرار بر این است که مثل همدیگر باشند، مگر قرار بر این است که همه یک پرونده داشته باشند، مگر قرار است بر اینکه همه یک راه را بروند.

آن کسی که به دستور عمل می کند و به آنچه را که گفته می شود جامه عمل می پوشاند آن که دیگر نباید نگاه کند ببیند آن بیست سال بوده و بعد به راه دیگری رفت. خوب بله بیست سال بوده و بعد به راه دیگری رفته، خوب رفته که رفته! آن ده سال بوده و

بعد به راه دیگری رفته، مگر قرار بر این است که خدا همه را به یک نظام و به یک نسق دریاورد، بله؟ پس این دعوتی که کردند لغو است، یعنی واقعا بزرگان آمدند ما را سرکار بگذارند کار دیگری نداشتند. وقتی که گفتند که بیاید این کار را بکنید، این کار را بکنید، به این نتیجه برسید آمدند ما را سرکار بگذارند، برای چی؟ خوب ما می توانستیم غیر از این زندگی را بگذرانیم، ما می توانستیم به یک نحو دیگر بگذرانیم. خوب الان در خیلی از کشورها، خیلی از جاها، خیلی از افراد خیلی از ملل هستند که سالک نیستند، یک زندگی برای خودشان دارند و کارهایشان را انجام می دهند و عمرشان پنجاه و شصت و هفتاد سال و بعد هم فوت می کنند، مشکلی هم پیش نمی آید، مسئله ای هم برایشان پیش نمی آید، قانون دارند در جمعیت در اجتماعشان قانون دارند که کسی به کسی دیگر نمی تواند تعدی بکند توجه کردید؟ کسی به کسی دیگر تعدی نمی تواند بکند، افراد به همدیگر نمی توانند تعدی بکنند، می دانند اگر بخواهد تعدی کند قانونی پیگیر

آنها خواهد بود. یک زندگی می‌کنند هفتاد سال، شصت سال تمام می‌شود خب بعد چی؟ تمام شد یعنی همین بود؟ یعنی اینکه شما آمدی به دنیا و اسم انسان را بر رویتو گذاشتند و این خصوصیات را به تو دادند این بود که مانند یک حیوان بخوری و بخوابی و فرض بکنید که زندگی بگذرانی و بعد از شصت سال بروی، خب با آن اسب یا با آن گاو و با آن حیوان و این حرفها خب چه فرقی داری؟ خیلی از این حیوانات هستند سن‌شان از انسان هم بیشتر است، خب ما وقتی به آنها نگاه می‌کنیم به دید یک حیوان نگاه می‌کنیم نه بیشتر، چه نفعی بردند از این شصت سال بودن در این دنیا؟ چه نفعی بردند از این هفتاد سال بودن در این دنیا، چه نتیجه‌ای؟ هیچ! فقط در همان مرتبه که بودند، در همان مرتبه از وجود و در همان مرتبه از فهم که بودند





الان هم در همان مرتبه هستند، تفاوتی نمی‌کند. امروزه در بسیاری از جاها افرادی زندگی می‌کنند مانند حیوان، حیوان چطور زندگی می‌کند اینها هم همان‌طورند، انسان هستند، پزشک است، مهندس است، فرد عادی است، ولی رفتارش در اجتماع مانند حیوان است، متوجه عرضم که می‌شوید؟

اینها چطور فهمی از این عالم برایشان پیدا شده، واقعا چقدر رشد کردند خب تو که مثل آن الاغ هستی و فرقی نمی‌کنی، تو که مثل آن گاو و الاغ و اسب که همین‌طور دارد در خیابان راه می‌رود، همین‌طور دارد در صحرا حرکت می‌کند چه فرقی کردی، چه تفاوتی در فکر و در فهم و در نفس و در این نحوه وجودی تو پیدا شد؟ چه فرقی؟ هیچی! شصت سال زندگی کردی بعد هم گفتند که مثل یک حیوان می‌مانی و بعد هم رفتی، مسئله این است.

این نعمت الهی که نعمت فهم است و این برخورداری از آن خصوصیات و صفات و اسماء الهی است، در این دنیا باید در بوتہ شریعت و

طریقت و راه و تربیت و تزکیه از این مرتبه حیوانی خارج شود، اگر خارج نشد در همان مرتبه حیوان باقی می ماند و حتی بدتر از حیوان؛ و اگر خارج شد خوب می رود به آن مراتبی می رسد که دیگر عقل در آن مراتب راه ندارد. بزرگان و اولیا وقتی که انسان نگاه می کند به حالاتشان می گوید اصلاً آنها در یک وادی دیگری هستند. این حالت این وضعیتی که برای انسان در این موقعیت پیش می آید این نیاز به تربیت دارد، نیاز به عمل دارد، نیاز به پیروی از دستور دارد، نیاز به موقعیت مناسب دارد، نیاز به بستر مناسب دارد تا آن تربیت جامه عمل بپوشاند و انسان بیاید بالا حرکت کند و رشد کند و بیاید بالا، اگر آمد خوب! تبعاً آن مطالب برای او حاصل خواهد شد، توجه کردید؟

اسم این را می گذارند مراقبه. پس مراقبه یعنی کیفیت و نحوه رفتاری که آن نحوه رفتار انسان را از مرتبه حیوانیت خارج کند و به آن مرتبه برساند و انسان خودش هم می فهمد. فرض کنید یک مدت به یک دستور عمل کرد احساس می کند که حالش فرق

کرد، مثلا پارسال اگر یک همچین حرفی را به او می زدند فوری برآشفته می شد، ناراحت می شد، پاسخش را می داد، بلند می شد بر علیه آن شخص مقاله می نوشت، بر علیه آن شخص سخنرانی می کرد، ولی امسال وقتی این حرف را می زنند می گیرد هر هر می خندد، اصلا انگار باکی اش نیست. خب این چه تفاوتی در این یک سال به وجود آمد؟ چه قضیه ای به وجود آمد تو که اگر یک حرفی می زدند و می گفتند بالا چشمت ابروست، که طرف را تکه تکه می کردی، پشت سرش حرف می زدی، گوشی تلفن را برمی داشتی به هزار جا تلفن می کردی، فلانی این را گفته، فلانی آن را گفته، گاه را کوه می کردی و هزار تا هم رویش می گذاشتی چیزهایی هم که او نگفته. افراد را برای رسیدن به مقاصد خودت به دور خودت جمع می کردی، از افراد برای رسیدن به آن



منویاتکمک می‌گرفتی، شب و روزت در بیداری بود خواب نداشتی تا اینکه او را برداری و بکوبی و محکوم بکنی و آبرویش را هم ببری و خیالت راحت می‌شد، این‌طوری بودیم دیگر، ما این‌طوری هستیم و این‌طوری بودیم. خب حالا چطور شد که در این یک سال در این دو سال در این سه سال آمدی خودت را در تحت یک همچین قوانینی درآوردی، خودت را در تحت یک هم‌چنین تربیتی درآوردی گفتند این کار را نکن نکردی، گفتند آقا از این قضیه بگذر گذشتی، گفتند نسبت به این قضیه ادامه نده نادادی، گفتند این قضیه را رد کن رد کردی، گفتند راجع به ... شیطان هم می‌آید وسوسه می‌کند نه! نه! فردا برو به آن فلانی تلفن کن فردا آن را در جریان بگذار، فردا برای آن اس ام اس بده، هم‌هاینها را شیطان خوب بلد است و بهتر از ما راه‌ها را هم می‌آید که یاد هم می‌دهد می‌گوید یک وقت فراموش نکنی. آن پشت سرت اینجوری گفت حسابش را برو برس، این از آن طرف. از آن طرف می‌گوید دستور اولیا خدا این است که نکن، ول کن،

بگذر، حتی برو دعا کن، حتی برو برای او طلب خیر کن، آقا این زبان که دارد درمی آید چرا این زبان به بدی دربیاید، این زبان که دارد حرکت می کند چرا این زبان به بدی حرکت کند به رندی حرکت کند. توجه می کنید! این مسئله وقتی که انجام گرفت کم کم احساس می کنی که نسبت به مسائل و جریاناتی که دارد در دور و اطراف می گذرد نسبت به آنها این حالت تفاوت کرده و با سابق فرق کرده.

مرحوم آقا در زمان سابق یکبار شاگردانشان از ایشان فاصله گرفت و البته آن الان به رحمت خدا رفته ان شاء الله که خدا خودش از سر تقصیراتش بگذرد و خودش موانعش را برطرف کند، عرض می کنم آدم چرا دعا به خلاف کند چرا نفرین کند خوب همیشه انسان باید بیاید دعا به خیر بکند. ایشان من را فرستادند در آن موقع بنده مشهد بودم بیایم قم، ما آمدیم در قم و رفتیم منزل او این اصلا ما را به خانه اش راه نداد. بچه اش را فرستاد درب منزل، خوب فرمایید فرمایشتان چیست؟ حالا این شاگرد من بود چند سال هم پیش من درس خوانده بود مثلا این

اصلا ما را هیچی ... حتی شب ماه رمضان بود، گفتیم  
بابا ما می‌خواهیم بیایم خانه‌ات یک آب جوش  
بخوریم و فلان! رفت و برگشت گفت بنده وقت  
ندارم. گفتم خیلی خب مثل اینکه توفیق زیارت شما  
را ما نداریم و برگشتیم. بعد آمدیم در مشهد و رفتیم  
به مرحوم آقا گفتیم آقا خلاصه ما درب منزلش هم  
رفتیم ما را راه نداد مثل اینکه خلاصه ایشان یک  
موضع چیزی دارد خلاصه مستحکمی دارد، در  
مواضع خودش خیلی مستحکم و مستقر است.

اخوی بزرگ ما حفظه الله ایشان آنجا بود  
خیلی متاثر شد و ناراحت شد و رو کرد به آقا گفت  
که اینها خجالت نمی‌کشند نمی‌دانم حالا مثلا یک  
وقتی [نان و] نمک هم اینها نمی‌شناسند و بلند شده



رفته درب منزلش راهش نداده، یک دفعه  
مرحوم آقا هر هر شروع کردند به خندیدن البته یک  
چیزی هم به مرحوم آقا گفته بود که عرض نمی‌کنم  
یک جسارتی کرده بود ایشان شروع کردند به  
خندیدن ها! ها! اینجا جای خنده نیست! ایشان  
گفتند: آقا کجایی! رو کردند به اخوی آقا این به من  
جسارت نکرد به من حرف نزده به این قبا کرده قبای  
ایشان آویزان به جارختی بود این به قبای من این  
حرف را زده، به من نزده. حرف‌شان این است که  
کسی نمی‌تواند به من جسارت کند اینهایی که  
می‌بینید همه به لباس و قبا و پارچه و اینها می‌خورد،  
با دست‌شان اشاره کردند اینها می‌خورد به این لباس  
به خود من چیزی نمی‌خورد. یعنی می‌خواستند  
بگویند من در یک جایی هستم که اینها اصلا من را  
پیدا نمی‌کنند که راجع من بخواهند حرف بزنند حالا  
یا به بد یا به خوبی.

این خیلی تربیت است ها! خیلی این حرف  
حرف عجیبی است که شما هم باید همین‌طوری  
باشید. این که آمده الان از روی نفهمی، از روی

جهالت، آمده به من یک جسارت کرده آیا به نفس  
من جسارت کرده، به روح من جسارت کرده؟ روح  
من یک جایی است که اصلاً خبر ندارد که بخواهد  
به او جسارت بکند یا بخواهد از او تعریف و تمجید  
کند. این به همین قیافه من به همین لباس من، این  
فقط در همین حد از من شناخت دارد، به همان مقدار  
شناختش هم حالا یک چیزی گفته، خب این که من  
نبودم، لباس من بود، این قبای من بود، توجه  
می‌کنید! این مثل یک آب سرد که بریزند روی  
شخص و او را از آن حالت التهاب و حالت موضع  
خصمانه و دشمنانه است، از اینها خارج کنند و آن را  
بکشانند به یک وادی معرفت، به یک وادی شناخت.  
بین تو سالک و بین بقیه چه فرقی است خب  
این حرف و کارها را بقیه هم دارند می‌کنند، این  
کارها رو هم بقیه دارند می‌کنند، این حرفها را هم  
بقیه دارند می‌زنند تو در اینجا چه تفاوتی با بقیه  
داری؟ تو در اینجا چه فرقی باید با بقیه بکنی؟ تو در  
اینجا این چند سال که هستی چه یاد گرفتی؟ توجه  
می‌فرمایید؟ این چند سال که اینجا بودی پای

صحبت‌های ما بودی، یعنی مرحوم آقا شبهای سه  
شنبه حرف‌های ما را شنیدی، روزهای جمعه پای  
صحبت و منبر ما بودی در جلسات خصوصی و  
غیرخصوصی از مطالب ما و مبانی ما، آنچه را که  
شنیدی چقدر به گوش جان سپردی؟ چقدر به آن  
عمل کردی؟ خب این اینجا به درد می‌خورد.

لذا من وقتی که از درب منزل او آمدم اصلاً  
انگار نه انگار که ناراحت شدم، باور کنید به اندازه  
سر سوزنی ناراحت نشدم. همان‌طوری که آقا  
می‌خندیدند من هم هر هر داشتم می‌خندیدم به  
جهالت او، که چطور انسان باید این قدر جاهل باشد،  
حالا درب را باز می‌کردی ما می‌آمدیم داخل، بابا  
نمی‌خوردیمت

که، می آمدیم می نشستیم یک چای  
می خوردیم، یک افطاری می کردیم و حالا حرف ما  
را قبول نمی کردی نمی کردی کسی اجبارت نکرده؟  
این کار یعنی چه، این کار چیست؟ و تاسفم برای  
این بود که چرا یک سفره‌ای را که، توجه کنید! چرا  
یک سفره‌ای را که یک ولی خدا در کنار تو گسترده  
بر سر آن نشستنی و از غذا و اطعمه‌ای که برای تو  
... خب این سفره است دیگر، فرستادن من سفره  
است یعنی بفرما ما درب را نبستیم درب ما باز است،  
برای همه باز است، حتی تو که به ما جسارت کردی،  
برای تو هم درب باز است حتی برای تو.

واقعا ما از روش بزرگان خیلی می توانیم  
مطلبی بیاموزیم که دیگر نیاز به این طرف و آن طرف  
نداریم، نیاز نداریم بلند شویم این طرف برویم، آن  
طرف برویم، این قدر در روش آنها درمرام آنها در  
کارهای آنها ... خب دوستان شنیدند دیگر از بنده  
شنیدند راجع به این سالهای سال از کیفیت این  
تصرفات و نحوه ارتباط و مسائل آنها آن قدر شنیدند  
که دیگر نیازی به این مطالب نیست. یادتان رفته آن

داستانی را که نقل کردم در هنگام عمل چشم، وقتی که ایشان چشمشان را عمل کرده بودند در آن سال در بیمارستان لبافی‌نژاد من خدمت ایشان بودم، ناراحتی دکولمانیا همان پارگی شبکیه و اینها گرفته بودند، دو هفته‌ای در آنجا بودند، یک روز به من گفتند که فلانی به فلانی و فلانی دو تا از دوستان سابقشان که دیگر مدتها از ایشان جدا شده بودند و به جلسات دیگری که خب آن موقع معروف بود در آن زمان می‌رفتند، تماس بگیر و بگو که پدرم ایشان چشمشان را عمل کردند و در بیمارستان هستند، من خیلی تعجب کردم! حالا اگر ما باشیم به ما چه مربوط است حالا فرض کنید طرف گذاشته رفته بلند شوم تماس بگیریم و بگوییم که آقا بلند شوید بیاید ما چشممان را عمل کردیم خب ما این طوری هستیم دیگر ما چیزمان در همین ... خب این برای من سوال بود، خب ما تماس گرفتیم و به هر دو آنها، اتفاقاً هر دو آنها استقبال کردند بندگان خدا بلند شدند آمدند حتی یکی‌شان دو مرتبه آمد، یکی‌شان یک مرتبه آمد و خب خیلی خوشحال شد اینکه ایشان آن

را مورد تفقد قرار دادند و اطلاع دادند. توجه می‌کنید؟

خب ایشان یک هفته در یک وضعیت خاص بودند یعنی به این حالت بودند به خاطر آن عملی که کرده بودند می‌بایستی که به رو بخوابند و لذا من دیدم صحبت کردن برایشان مشکل است، گذاشتم در هفته بعد که طاق باز و به پشت ایشان خوابیدند، در آن هفته من یک روز به ایشان گفتم آقا جان این کار شما را من نفهمیدم چیست؟ مثل بقیه کارهایتان! خلاصه این که تماس بگیرید با این دو تا و بگویید که فلانی عمل کرده این چیست؟ ببینید ولی خدا این است! از این آمدن این دو تا به عیادت ایشان خب چی گیر ایشان می‌آید، آمدند نیم ساعت نشستند رفتند خب چیزی گیر نیامد و مشخص بود، ولی خدا

چیست؟ ولی خدا می خواهد آن سفره‌ای که خدا برایش انداخته همه را بیاورد سر آن سفره، نه فقط خودش تنها بخورد، حالا که قرار بر این است و این سفره وسیع است، یک وقتی انسان یک سفره‌ای می‌اندازد و در سفره غذا نیست خب می‌آیند می‌نشینند می‌گویند آقا چه بخوریم، آخر چیزی در سفره نیست که بخواهیم بخوریم؟ یک وقتی هم سفره انداختند این قدر غذا در آن هست که از کثرت غذا انسان می‌ماند کدام را بخورد. سفره‌ای که برای ولی خدا انداختند و آن که الان واسطه‌ای قرار گرفته، ولی خدا واسطه است دیگر، آن واسطه‌ای که ولی خدا قرار گرفته می‌گوید حالا که این سفره پهن است من چرا دعوت نکنم، چرا خودم بنشینم مگر از من کم می‌آید، که من را بر سر این سفره دعوت کنند و من دوستانم را بر سر این سفره نیاورم، مگر من بخیل هستم، وقتی قرار است آن کسی که سفره را می‌اندازد کسی دیگری است، آن هم که بسیط.

ادیم زمین، سفره عام اوست \*\*\* چه دشمنبر این

## خوان یغما، چه دوست<sup>۱</sup>

وقتی قرار بر این است من چرا دعوت نکنم،  
من چرا افراد را نخواهم، من چرا نگویم بیاید خب  
دو نفر هم دو نفر، یک نفر هم یک نفر، باز این آمده  
و از این بهره‌مند شده. ایشان فرمودند: آقا سید  
محسن من نمی‌توانم بینم افرادی را که مدتی با آنها  
نان و نمک خوردیم و با آنها رفاقت داشتیم خب اینها  
در زمان مرحوم آقای انصاری هم درک کرده بودند  
و البته اواخر با آنها ما رفاقت داشتیم با آنها نان و  
نمک خوردیم آنها در حال و هوایی هستند و  
وجدانمن نمی‌تواند اجازه بدهد که من بر سر این  
سفره نشستم و دست آنها از این سفره کوتاه است.  
بینید این چقدر... واقعا این درس برای ما نیست؟  
این به عنوان یک درس سلوکی برای ما نیست؟ آخر  
فقط سلوک که نماز شب نیست، خب نماز شب  
یازده رکعت است و حمد و سوره‌اش هم مشخص  
است و بعد هم دعای مومنین و مومنات خب اگر  
کسی حال داشت چهل تا اگر حال نداشت بگوید

---

<sup>۱</sup> بوستان سعدی، در نیایش خداوند.



اللهم اغفر للمؤمنين خب آن معلوم است.

اما آن مبانی و آن دستوراتی که انسان را عبور می دهد و از این مرتبه به مرتبه بالاتر می آورد آن نماز شب نیست، بدانید رفقا و بدانید دوستان، فردا در روز قیامت جلوی پدر من را نگیرید و بگویید این پسرت آنچه را که از تو می دانست به ما نگفت؛ آن مبانی سلوکی است که باعث می شود انسان از یک مرتبه به مرتبه دیگری بیاید نه نماز شب و نه ذکر یونسیه و یا قرآن. آن نماز شب و قرآن و دعا و اینها همه اش لازم است و آن می آید و آن حال انسان را که به واسطه عمل به این دستورات بالا رفته است

تثبیت می کند. مثل اینکه فرض بکنید که حالا از باب مثال یک نقاشی که فرض کنید می کشند و خب ممکن است بچه بیاید و بر روی این نقاشی آب بریزد و دست بکشد، می آیند روی آن یک لایه و یا یک چیزی که روی آنرا جلا می دهد و یا یک ورق نایلونی می پوشانند، یا یک چیزی که از دستبرد این صوارف و آنچه را که موجب تخریب این است یا گرد و غبار و امثال ذلک اینها چه کار می کند، جلوگیری می کند؛ این دستورات کار آن را انجام می دهد.

اصل بر مراقبه است نه اصل بر نماز شب، عمل به آن دستورات است که هزار سال شما نماز بخوانید به اندازه یک عمل به یکی از آنها پیشرفت ندارید، آن مسئله مسئله مهم است.

و خب مطلب همین است یعنی انسان باید در یک همچین ظرفیتی قرار بگیرد تا اینکه بتواند خودش را رشد بدهد و ماه مبارک رمضان این قضیه در آن اتفاق می افتد. یعنی در ماه مبارک آن عنایت خاصی که پروردگار نسبت به بندگانش دارد و آنها

در آن فضای روزه که قرار می‌گیرند و در آن ارتباط خاص با پروردگار واقع می‌شوند در یک همچنین موقعیتی، می‌توانند به آن مطالب سریع‌تر برسند، یعنی اگر فرض بکنید که یک نفر اگر می‌خواهد یکی از این دستورات را در غیر از ماه رمضان انجام بدهد؛ جانش به لبش می‌آید، در ماه رمضان شما می‌بینید که راحت می‌شود انجام داد.

یک کسی می‌گفت اگر از من پول می‌خواهید در مجلس امام حسین علیه‌السلام بخواهید، آن وقت به من بگویید که مثلاً به فلان فقیر صد هزار تومان، پنجاه تومان بده چون وقتی مجلس تمام شده از این مجلس بروم بیرون فردا دیگر نمی‌دهم، در این مجلس برایم حالی پیدا می‌شود خوب راست هم می‌گوید و درست هم هست، چرا؟ چون مجلس مجلس رحمت است، فیض امام حسین علیه‌السلام می‌آید، آن عنایت حضرت می‌آید تعلقات را شل می‌کند ارتباطات و تعلقات را شل می‌کند، کثرت را شل می‌کند، تکثر را شل می‌کند، ارتباط انسان با دنیا را شل می‌کند یک خرده می‌کشاند، این که یک خرده

می‌کشاند دستش راحت‌تر می‌رود در جیب. فردا که دوباره بلند می‌شود به بازار و می‌رود بر سر کار و اینها خب آنجا دیگر روضه و این حرفها نیست، آنجا بیا و برو و فلان است کم کم ذهن می‌رود از آن حال بیرون و سفت می‌شود! معلوم است دیگر چقدر می‌شود؟ حالا نمی‌شود پنجاه تومانش کنی، حالا نمی‌شود آن هم فرض کنی چک شش ماه دیگرش کنی، خب بابا تو که دیشب می‌خواستی نقدی بدهی این برای برکات بازار است آن هم برای برکات مجلس امام حسین علیه‌السلام است. توجه کردید؟ این در همه جا هست.

در ماه رمضان انسان خیلی راحت می‌تواند بگذرد، انسان خیلی راحت می‌توان مطالب را انجام

بدهد و این سفره در ماه رمضان خداوند گسترده است، یعنی می‌گوید شما که همین‌طوری مردم روزه نمی‌گیرید، شما که همین‌طوری نمی‌آیید بالاخره مجبوری، باید شما را بکشم به طرف خودم و این ماه رمضان را قرار دادم بسم الله این گوی و این میدان. که بینم چقدر در این ماه رمضان می‌توانید از این مراتب تکرر و مراتب تعلق و مراتب توجه به دنیا و کثرات عبور کنید و به سمت تجرد بیایید.

لذا مرحوم آقا رضوان الله علیه همیشه به ما و دوستانشان در طول ماهو یا بعد از ماه مبارک رمضان می‌فرمودند: که رفقا نگذارید این حالی که برایتان در ماه رمضان پیش آمده است راحت از دست برود، این حال را کش بدهید، بگذارید هی بیشتر طول بکشد، با توجه و با آن مراقبه‌ای که دارید نگذارید ... همین‌طور در سایر موارد فرض کنید که انسان از یک جای زیارتی برمی‌گردد انسان به اصطلاح یک حال و هوای توجه قرار می‌گیرد وقتی خارج می‌شود داریم که کش پیدا [کند] هی این را ادامه بدهند. یا

مثلا فرض کنید که راجع به جلسات عصر جمعه که می‌فرمودند: جلسات عصر جمعه باید این خصوصیات باشد بعد می‌فرمودند: وقتی از جلسه بیرون آمدید با هم صحبت نکنید، حتی وقتی به منزل آمدید آن شب که شب شنبه است خیلی صحبت نکنید، فقط مطالب ضروری و اینها بگذارید و بگذارید این جلسه عصر و حالاتی که در عصر و تجلیاتی که در عصر برای شما اتفاق افتاده یک مقداری ادامه پیدا کند، آن ادامه‌اش برای انسان خیلی مهم است و همین هم هست. دلیلش هم همین است، شما نگاه می‌کنید می‌بینید که یک ولی‌خدایی این مطالبی را که در کتابها ایشان گفتند، در روح مجرد گفتند خب این را برای ماها گفتند دیگر، واقعا برای ما گفتند.

الان چند روز دیگر بیشتر به ماه رمضان نمانده، واقعا آیا ما آن استعداد و آمادگی را داریم که به سمت ماه مبارک می‌رویم یعنی داریم، آن استعداد را، آن تلقی را، آن موقعیت را؟ وقتی که اینها آمدند و برای ما توضیح دادند که روزه مراتبی دارد، مرتبه

ظاهر دارد، مرتبه مثال دارد، مرتبه نفس دارد، باطن دارد، چرا ما به همان چیزی که ظاهر است فقط عمل می‌کنیم و فقط به آن بسنده می‌کنیم همین! غذایی نخوریم و آبی ننوشیم و آن مبطلات روزه را انجام ندهیم بعد هم شب و بعد هم دیگر حالا شب و کیفیت افطار و هر نوعی، آن قدر بخوریم که اصلاً تا سحری هم نتوانیم چیزی بخوریم و بعد هم سحری رویش شب تا افطار اصلاً میل به غذا نداشته باشیم اینکه نشد، یعنی این چه فایده‌ای در آن می‌تواند مترتب باشد.

یا اینکه فرض بکنید که هر کاری که می‌کنیم همان را ادامه بدهیم، هر کاری که در هر روز می‌کنیم با هر کسی صحبت می‌کنیم بدون توجه، تلفن با این می‌زنیم به آن می‌زنیم، هی فکرمان را مشغول

می‌کنیم، خوب باید بدانیم که اینی که الان داریم ما صحبت می‌کنیم هی به این تلفن هی به آن تلفن، هی شروع می‌کنیم اس‌ام‌اس و ... اینها هی فکر را می‌برد می‌برد گرچه مطلب هم مطلب خوبی باشد حالا خلاف که اصلاً معنی ندارد در این فضا حتی مطلب خوب باشد، آقا مگر هر مطلب خوبی را انسان باید بگوید، مگر انسان ذهنش را باید در هر جایی بیاورد، هر چیزی جایی دارد. الان فرض بکنید که از اینجا تا آنجا میوه‌های مختلف چیدند خوب یک میوه برای انسان ضرر دارد خوب است ولی ضرر دارد، خوب می‌گویند این را نخور آن را به جایش بخور، الان وقت این غذا است وقت برای آن نیست، این نیست که حالا یک مطلب مطلب خوبی هست پس انسان باید این مطلب را بگوید، یا وقتش را به این بگذراند، به این مسئله بگذراند.

امیرالمومنین علیه‌السلام در نامه‌ای که به مالک اشتر می‌نویسند بهترین وقت بیست و چهار ساعتهات را برای خودت بگذار نه برای مردم، خوب مالک چی کار می‌کرد؟ آن مالک اشتر، آن نماینده



امیرالمومنین، آن چه کار می کرد، صبح در منزلش را باز می کرد محتاجها، فقرا، تقاضامندها، اسباب دعاوی و شکایا و امثال ذالک می آمدند، خب بیایند! گرچه به مصر و اینها نرسید، خب بنابراین بود دیگر، برنامه این بود ولی خب تقدیر خدا به نحو دیگری بود. خب بهترین کاری که مالک اشتر می کند چه کار می کند؟ بیاید به مسائل مردم، نیازمندان، نمی دانم آنهایی که مشکل دارند، مسائل دارند به آنها برسد و نماز جماعتی بخواند و بعد هم بلند شود برود در منزلش و دوباره به کار اینها هم رسیدگی کند، یعنی رسیدن به خلق خدا و امور خلق خدا این دیگر بهترین است، حضرت می فرماید خب این مربوط به خلق خداست خودت چی؟ بالاخره تو هم جزو خلق خدا هستی یا نیستی؟ این خدا تکلیف به تو نکرده که تمام بیست و چهار ساعت خودت را از خواب هم بزنی از زندگی هم بزنی از استراحت بزنی و از همه چیزت بزنی و به مردم بررسی، خب دو روز دیگر از بین می روی می افتی و از بین می روی، خودت چی؟ ارتباط با خدا چی؟

این ارتباط با خدا یعنی خدا برای انسان تکالیف متعددی قرار داده است یکی آن رسیدگی به امور مردم است نه همه آن، یک مقداری آن در این ساعت رسیدگی به امور مردم، در یک موقع دیگر رسیدگی به خودت، بشین، فکر کن، چه کار باید بکنی، چه کار نباید کنی، امروزت چگونه گذشت، امروزت چطور فکر کردی، چه خطوراتی امروز بر تو گذشت؟ خطوراتی که امروز داشتی با خطورات یک ماه پیشت فرق کرد یا نکرد؟ آنچه را که در دل می گذرانندی، آندهنیات را که در دل داری نسبت به شش ماه قبل، مطالبی که می گذشت، مسائلی که نسبت به افراد، اینها را بنشینید بررسی کنی، اگر ترقی کردی خدا

را شکر کن و بگویی خدایا بهتر کن، لطیف‌تر کن، مجرد این خطورات را بیشتر کن، از کثرت دورتر کن و به خودت و به عالم قرب خودت نزدیکتر کن. و اگر دیدی نه حقدت نسبت به برادر و خواهر ایمانی بیشتر شده، کینه‌ات در دلت نسبت به خواهر و برادر ایمانی بیشتر شده بین چی شده قضیه؟ چه مسئله‌ای اتفاق افتاده، آن که همان است، تو چرا بدتر شدی؟ چرا این قضیه در تو بیشتر رسوخ کرده به فکر بیا، به دنبال برو، به دنبال علاج برو و خودت را درست کن، خودت را درست نکردی باختی، خودت باختی. این دو روز می‌گذرد ما را متوقف نمی‌کنند ما به سمت جلو داریم حرکت می‌کنیم، ما را متوقف نمی‌کنند می‌رسیم به یک جا می‌گویند حالا دیگر بفرمایید تمام شد پرونده‌تان. **قَالَ رَبِّ**

**ارْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً** المؤمنون، ۹۹، ۱۰۰

خدایا ما را برگردان، یک وقت چشم باز می‌کنیم ای داد بیداد به جای اینکه می‌نشستیم فکر می‌کردیم در آن دنیا، شروع می‌کردیم اس ام اس کردن، وقت گذشت! به جای اینکه بشینیم فکر کنیم

به دردمان و درمانمان را هی تلفن با این حرف زدن، با آن حرف زدن، گذشت! سفره پهن شد و ما هی نشستیم به سفرهنگاه کردیم، نیامدیم سر این سفره، سفره را جمع کردند، سفره که همیشه پهن نیست جمع می‌کنند، دیگر جمع شد.

مرحوم آقا مگر نفرمودند آنهایی که محروم شدند از توفیق مصاحبت و زیارت و استفاده از مرحوم حداد، گفتند دیگر تمام شد. خب این حرف را برای ما می‌زدند، من یک دفعه به مرحوم آقا گفتم این روح مجرد برای ماست در واقع چیز خودتان را نوشتید برای ما، ایشان خندیدند و گفتند: حالا هر طوری می‌خواهی فرض کن. گفتیم واقعا این یک دستورالعمل برای ماست. گذشت! آقای حداد رفت دیگر. البته کسی که بخواهد در آن راه باشد آن ارتباط دارد تفاوتی نمی‌کند، نه برای افراد عادی، برای افراد عادی دیگر تمام شد، مرحوم آقا هم رفت تمام شد، خب حالا بشینیم یک کسی مثل مرحوم آقا پیدا بکنیم مگر می‌شود دیگر؟ الان از شما سوال می‌کنم واقعا سوال می‌کنم، شما الان در دنیا یک نفر را به من نشان

بدهید که به اندازه یک دهم معرفت مرحوم علامه  
والد رضوان الله علیه معرفت داشته باشد، من امشب  
شب یکشنبه را به فردا نمی‌اندازم می‌روم پیشش  
نشان بدهید، حالا نمی‌گویم نیست و فلان، ما  
نمی‌دانیم حداقل اینکه ما نمی‌دانیم فرقی نمی‌کند چه  
من ندانم چه نباشد هر دو یک نتیجه دارد نتیجه یکی  
اس.، خب چرا وقتی یک همچنین سفره‌ای پهن  
است انسان نیاید سرش بنشیند، بابا مردم دارند در  
دنیا له له می‌زنند پیدا نمی‌کنند، حالا برای آدم  
گذاشتند و می‌کشند می‌گویند بیا! نه! ناز می‌کند، نه  
اینجایش این است، ابرویش کج است، نمی‌دانم  
گوشش این‌طور است، دیگر ناز کردن ندارد، توجه



می‌کنید.

اینم‌سئله، این نحوه روزه‌ای که می‌تواند برای انسان آن مسائل را بیاورد انسان این نحوه روزه را بگیرد. آن وقت تقریباً همان‌جورهایی می‌شود که بزرگان و آن اولیاء در آن موقع ... صحبت را انسان باید کم کند، مثلاً ببیند چقدر صحبت می‌کرده در ماه رمضان صحبت را بیاورد یک سوم، هیچ طوری نمی‌شود آقا آسمان به زمین نمی‌آید هیچ طوری نمی‌شود، از این ورور هیچی گیر آدم نمی‌آید. صحبت را یک سوم کند، تلفن‌هایی که می‌زند یک پنجم کند یا یک دهم کند، چقدر ببرد هی بالاتر تا چقدر رضایت نه دیگر آنقدر که شورش هم دربیاید، که دیگر بگویند بابا این دیگر اصلاً رفته، نه! ببینید ضرورت فقط.

بدانید هر صحبتی که می‌کنید یک مقداری از شما رفت، این را بدانید. هر تلفنی که می‌زنید یک تکه رفت، خب مگر آدم عاقل باشد نمی‌کند، مگر مجبور است، فقط به ضرورت اکتفا می‌کند حد ضرورت، یک فکر بد، یک خطور بد، حتی خطور

بی خود نه حتی بد، یک تکه رفت، تمام شد، دیگر تمام شد. آن قسمت دیگر بر نمی گردد.

لذا آقای حداد رضوان الله علیه می فرمودند:

رفقای ما باید مانند پاسبان که بر در یک منزل او را قرار می دهند دیدید دیگر اینجاهایی که منازلی و سازمان‌هایی که پلیس می گذارند در کنارش باید بر در منزلش بایستد و نگذارد که هر واردی بر قلب او وارد شود. یعنی خطورات، یعنی ذهنیات، یعنی این مسائل روزمره، این این کار را کرد آن آن کار را کرد، فلان کار را کرد، توجه می کنید؟ آن وقت است که احساس می کند این روزه دارد تاثیر می کند، خودش متوجه این تحول و متوجه این تغییر خواهد شد. این مسئله خب مطلبی بوده که خب البته دوستان می دانند و اطلاع دارند ما هم از باب تذکری که بیاییم خب یک دیداری وگرنه خب همه مطالب الحمدلله در خدمت رفقا و دوستان هست و انشاءالله که به بهترین وجه همه از این نعمت الهی که خدا در مقابل ما گسترده بهره‌مند خواهیم شد.

حالا نمی دانم با توجه به این می توانم به این



سوالات که البته سوالات هم زیاد است، پاسخ بدهم  
یا نه.

سوال: بسم الله الرحمن الرحيم با سحر و  
جادو چه کنیم؟

جواب: عرض کنم حضورتان که این مسئله  
هست و یک همچنین قضیه‌ای وجود دارد و افرادی  
که ایمانشان و اعتقاداتشان سست است به این مسائل  
رو می‌آورند. وارد شدن در این مسائل حرام است و  
افرادی که به دنبال اینها می‌روند باید بدانند که تبعات  
این قضیه بر سر آنها خواهد آمد. این نیست که

یک شخصی بیاید یک کاری بکند و بعد از این قضیه به سلامت و به عافیت از این مسئله رد شود، برای او پیش خواهد آمد و مستوجب عذاب الیمی خواهد شد این مربوط به آن کسی که به دنبال این مطالب هست. و اما اگر یک همچنین مسائلی بود چرا بزرگان اجازه دادند که انسان به برای ابطالش اقدام بکند و راههایی هم هست آنهایی که به دنبال این مسائل هستند راههایی داریم. ولی مهمتر از همه این است که انسان توکل به خدا بکند و اصلاً به این مطالب فکر نکند و نفسش را بگذراند از این قضیه، یعنی نگذارد که این مطالب بیاید و در ذهن او جا باز کند و به این قضیه فکر کند، خود توجه نکردن و اذکار توحیدیه گفتن، ذکر لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله به خصوص به صورت مستمر و آنچه را گفتند انجام دادن این از باطل کردن سحر این خودش تاثیرش بیشتر است و آن کاری نمی تواند انجام بدهد با توجه به این قضیه.

سوال: مگر خداوند در قرآن کریم وعده نداده

است که ازدواج سبب سکون و آرامش می شود و

اینکه وعده داده است که ما بین زن و مرد مودّت و رحمت قرار می‌دهیم. ولی چرا در بسیاری از ازدواج‌ها پس از گذشت مدتی این آرامش و محبت بین طرفین از بین می‌رود و بنده خودم این مدت ازدواج کردم ولی متأسفانه روز به روز فاصله‌ام بیشتر شده و محبت کم شده زمانی که ایشان به منزل می‌آیند و خانه دچار تنش و ناآرام می‌شود.

جواب: ببینید این مسئله برگشتش به نفس عملکرد خود ماست. خداوند فرموده است که خب ازدواج برای محبت است و فقط به خاطر صرف مسائل ظاهری نیست، مسئله ازدواج مسئله بسیار مهمی است اتفاقاً یکی از قضایایی است که حالا بنده قصد داشتم یک وقتی در همین جلسات عنوان راجع به خصوص مسئله ازدواج مطالبی خدمت رفقا عرض کنم. مسئله مهم در قضیه ازدواج یک مسئله توافق روحی و ارتباط و نزدیکی روحی است. مسائل ظاهر را انسان به نحو دیگری هم می‌تواند طی کند و سپری کند. آنچه را که مهم است همین قضیه‌ای است که بین دو نفر به واسطه این که مطلب

به واسطه این عقد، این ارتباط پیدا می‌شود آن ارتباط باعث می‌شود که این حرکت آنها و سیر آنها بهتر شود، راحت‌تر شود، و تاثیر اعمال و عبادات در این موقعیت بیشتر است از حالت عزلت و از حالت عدم ازدواج و خداوند هم برای همین قضیه این مسئله را قرار داده.

لذا پیغمبر که فرمودند کسی که ازدواج نکند این از امت من نیست، از سنت من خارج است. نه برای صرف گذران مسائل ظاهری است نخیر! برای رسیدن به این مرتبه است. بزرگانی که ازدواج نکردند از علما و بزرگان شیعه اینها به آن مراتب بالا نرسیدند این مسئله بسیار مسئله مهمی در اینجا

هست. منتهی در ازدواج خب باید انسان به شرایط عمل کند، به مسائل عمل کند، به دستورات عمل کند و طبق آن مطالب و دستورات باید باشد تا اینکه بتواند این فایده را ببرد. اگر طرفین هر دو آمدند و به این مطالب عمل کردند که خب این دیگر نوراً علی نور می شود، یعنی آن محبت و آن مودت و علاقه و اینها به نحوی می شود خب زندگی یک زندگی واقعا شیرین و با طراوت و با شادابی و رسیدن به اینها خواهد بود. اگر یکی از طرفین نسبت به مبانی و تعهدات و التزاماتش آن طور که باید و شاید عمل نکند، آنگاه طرف مقابل نصیبش را خواهد برد در صورتی که او عمل بکند.

بنده با بسیاری از افراد خودم برخورد کردم و خودم این تجربه را دارم که چه زن و چه مرد که آمدند و طبق دستوراتی که به آنها داده شده و مطالبی که به آنها گفته شده عمل کردند نتیجه اش را با چشم خودشان دارند می بینند. بنده به آنها گفتم شما چه کار به شوهرت داری؟ شما کار خودت را بکن، دیگر شوهرت بدتر از فرعون که نیست، آسیه در منزل

فرعون به آن مقامات رسید، چرا؟ چون به تکالیف خودش عمل کرد توجه می کنید؟ عکسش هم نسبت به این قضیه صادق است.

بنابراین در این مسئله ازدواج این هم یک بستری است که خداوند برای مرد و برای زن قرار داده است که هر دوی اینها در این موقعیت بتوانند به آن مراتب از تلقی فیوضات برسند. ولی اگر ما آمدیم دیدیم که نه! فرض کنی که شوهر و همسر آن طوری که باید و شاید نیست نسبت به بعضی از مسائل تکاهل دارد، تساهل دارد، مسامحه می کند یا فرض بکنید که نسبت به بعضی از قضایا در موقعیت مناسبی قرار ندارد ما هم آمدیم در مقابلش ایستادیم یکی تو یکی ما، در اینصورت نه آن به آن نتیجه خواهد رسید و نه این طرف به این نتیجه خواهد رسید. پس آدم زرنگ آن کسی است که از فرصتی که برای او پیدا شده استفاده را بکند، توجه می فرمایید؟ استفاده را بکند. خب حالا این چیزی که عرض می کنم خدمتتان نمی خواهم همین طوری سرسری جواب بدهم ها! تجربه خودم را الان دارم

خدمتتان عرض می‌کنم. بنده اطلاع دارم و ارتباط دارم با مخدراتی که اینها در زندگیشان با بعضی از این نابسامانی‌ها مواجه هستند؛ ولی به واسطه عمل به تکالیف، به واسطه عمل به دستورات سلوکی و اخلاقی به یک مراتبی رسیدند که اگر آن همسرشان یک همسر مناسب بود شاید نمی‌رسیدند، این هست. یعنی این یک چیزی است که واقعیت دارد، و این مطلب پیدا می‌شود. حالا این دیگر بستگی دارد به اینکه چه قضیه‌ای برای انسان باشد و چه تقدیری باشد.

مرحوم آقای حداد رضوان الله می‌فرمودند در اینجا خودم خلاصه به اصطلاح یک مزاحی هم بکنم که این رفقای ما چه از زن و چه از مرد فرق نمی‌کند هر دو، البته ایشان رفیق سلوکی زن

نداشتند دو سه تا و از این قضیه راحت بودند.  
بعد به مرحوم آقا می فرمودند: آقا سید محمد حسین  
تو چه کار می کنی با این خانم ها که این قدر خلاصه  
شاگرد گرفتی من دو سه تا بیشتر ندارم در آن ماندم،  
تو آمدی و خلاصه این قدر ... به ما هم می فرمودند:  
پدر شما عجب سعه صدری دارد که این قدر آمده با  
اینها چیز کرده. خب مرحوم آقا یک چیز خاصی  
داشتند خیلی ایشان سعه شان عجیب بود. آقای حداد  
به بنده می فرمودند: من از سعه صدر پدرت در  
عجب هستم، او استاد این است ولی می گوید من از  
سعه صدر پدرت در عجب هستم که این چه سعه  
صدری دارد علی کل حال.

علی کل حال مرحوم آقا این سفره را برای  
همه پهن کردند و خلاصه همه را دعوت به این راه  
کردند، آقای حداد می فرمودند رفقای ما  
بعضی هایشان شانس از زندگی ندارند بعضی هایشان  
دارند، آقا سید محمد حسین تو از آنهایی هستی که  
شانس آوردی، به پدر ما می گفت، خدا رحمت کند  
هر دو پدر و والده ما را، واقعا والده ما حق بزرگی بر



همه ما دارد و من این مطلب را در ختم والده عرض کردم خدمت آقای ... که ایشان گفتند این را بالای منبر: اگر والده ما در زندگی پدر ما نبودشاید پدر ما به این توفیقاتی که دست داشت نمی‌رسید. خوب حالا نتیجه‌اش را الان می‌برد، الان که دیگر هر دو رفتند و خلاصه آنجا نمی‌دانیم چه خبر است. توجه کردید؟

مرحوم آقای حداد رضوان الله می‌فرمودند که: آن کسی که بیاید با توجه به شرایطی که دارد عمل بکند خیلی سهم او زیاد می‌شود، سهم او زیاد می‌شود، نصیب او خیلی زیاد می‌شود، این مربوط به تقدیر است، تقدیر دیگر در اینجا چه برای انسان چه رقم بزند.

سوال: آیا ذکر یونسیه را در زمان عذر شرعی می‌توانیم بگوییم یا نه؟

جواب: خیر! بهتر است که نگوید.

اگر دیگر رفقا دیگر اجازه بدهند انشاءالله بگذاریم برای یک فرصت دیگر. احساس می‌کنم که من دیگر از آن حدی که برایم شمرده شده یک

قدری، یعنی دو قدری تجاوز کردم و التزام هم دادیم  
بر اینکه بچه حرف شنویی باشیم. لذا ان شاء الله به  
همین فرصتی که دست داد برای زیارت دوستان  
خیلی این را مغتنم می‌شماریم و واقعا خودم خیلی  
نیرو گرفتم، خیلی از زیارت رفقا و دوستان و خودم  
احساس نیاز می‌کردم برای اینکه به زیارت رفقا  
برسیم. ان شاء الله باز وعده می‌دهیم که وعده دیگر  
خیلی به طول نیانجامد. از همه رفقا التماس دعا  
داریم و از آن نعماتی که خدا در این ماه مبارک  
قسمتتان می‌کند خلاصه این درماندگان را هم مدد  
کنید ان شاء الله. اللهم صلی علی محمد و آل محمد